

سردار یا تونسبتی دارد؟ پسرم گفته بود عمویم است. وقتی که محمدامین را به ایران برگرداندند، اینجا از طریق همان بچه‌های نیروی قدس و آشنسانی که با آنها پیدا کرده بود برای بار دوم و سوم به سوریه اعزام شد که در اعزام سوم به شهادت رسید.

بعد از شهادت محمدامین پیکرش شش سال مفقود بود، چطور شهادتش برای شما محرز شد؟

سال ۹۵ که محمدامین شهید شد، پیکرش به دست تروریست‌های جبهه‌النصره افتاده بود. آنها تصویر پیکر پسرم و فیلمی کوتاه از آن پخش کردند که برای ما مسجل شد محمدامین به شهادت رسیده است.

سال‌های چشم‌انتظاری چطور گذشت؟

من در زمان جنگ تحمیلی ۱۵ الی ۱۶ ماه راننده آمبولانس بودم و پیکر شهدا را حمل می‌کردم. آن سال فکر می‌کردم به واسطه کاری که انجام می‌دهم به خوبی با مفهوم شهادت و مفقودی و این چیزها آشنا هستم و حال خانواده شهدا را درک می‌کنم. اما بعد از شهادت و مفقودی پیکر محمدامین، همیشه از خدا می‌خواستم که من را بیخشد. چون تازه متوجه شدم در تمام این سال‌ها به واقع حال مادران و پدران شهدا را درک نکرده بودم. خصوصاً آنهایی که چشم‌انتظار بازگشت خبری یا پیکری از فرزندان بودند. البته البته این را بدون یا عرض می‌کنم که من و همسرم اعتقاد داریم قدم گذاشتن در مسیر جهاد، صبر و استقامت می‌خواهد و اگر ما می‌خواهیم نقشی در جبهه مقاومت داشته باشیم، باید هر یه آن راه‌های مهمی و راضی باشیم به رضای خدا. ولی به هر حال عواطف پدری و مادری و مسئله چشم‌انتظاری و بلا تکلیفی که وجود دارد، خیلی سخت است. خدا واقعاً به والدین شهدا و خصوصاً آنهایی که هنوز چشم‌انتظار آمدن خبری از فرزندان هستند صبر بدهد.

خبر بازگشت پیکر شهیدتان چه زمانی به شما داده شد؟

ماه پیش (مردادماه) چند روز قبل از تشییع پیکرش بود که یک روز صبح فرمانده سپاه شهرستان با من تماس گرفت و گفت که فرمانده سپاه کربلا، سردار مسلمی، می‌خواهند به خانه ما بیایند. آن روزها یک مشکلی در شهر ما رخ داده بود که من فکر کردم ایشان به خاطر این مشکل به خانه ما می‌آیند. خارصه آمدند و وقتی که گفتند بگویید همسرتان هم بیاید، تازه فهمیدم که خبر در خصوص محمدامین است. پس از شش سال چشم‌انتظاری، ایشان گفتند که پیکر شهید بر گشته و الان در مشهد است. ما باید به آنجا برویم و پیکر شهید را در مشهد زارت کنیم.

گفتید پیکر برادران مفقود است و پسرتان هم که شش سال مفقود بود. برای محمدامین مزاری در نظر گرفته بودید؟

پسر در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود که او را در مزار خالی عمویش دفن کنیم. اما چون پیکر محمدامین هم سال‌ها نیامد، ما یک سنگ مزار، کنگ سنگ مزار عمویش در کنار شهدای بهمنیبر گذاشتیم. سال‌ها مزار این عمو و برادرزاده با توجه به داد خالی بودند، کنار هم قرار داشتند. بعد از آمدن پیکر محمدامین، ما او را در مزار عمویش دفن کردیم و الان قرار است من یک سنگ روی این مزار بگذارم و نیسی از آن را به محمدامین نیم دیگر را به برادرم علی اختصاص بدهم. در واقع این مزار متعلق به هر دوی‌شان است.

سخن پایانی.

در صحبت‌هایم عرض کردم که پسرم پیش آیت‌الله مصباح یزدی درس می‌خواند. پیش از فوت آیت‌الله پیکار که به همراه همسرم به دیدار ایشان رفتیم، به حرم مصباح یزدی گفتند شما چرا به اینجا آمده‌اید. ما باید احرام می‌بستم و وضو گرفته خدمت شما می‌رسیدیم. بعد جمله قشنگی در خصوص پسرم گفتند به این مضمون که محمدامین یک مرغ بهشتی بود و چند روزی میهمان این دنیا بود. بعد از شنیدن این جملات از سوی شخصیتی چون آیت‌الله مصباح یزدی، واقعاً به حال و مقام محمدامین غبطه خوردم که یک همچین عالمی در خصوص او این طور صحبت می‌کنند. محمدامین صرفاً یک جوان نخبه نبود که فعالیت‌هایش برای خارج از خانه باشد. ایشان هر وقت به خانه می‌آمد از شستن پتوها گرفته تا طی کشیدن راه پله، هر کاری از دستش برمی‌آمد برای مادرش انجام می‌داد. به نظر من خدمت به والدین و اخلاصی که محمدامین در زندگی‌اش داشت او را به مقام شهادت رساند. او اگر می‌ماند با هوشی که داشت پیشرفت‌های زیادی می‌کرد. اما ترجیح داد به جای اینکه صرفاً فکر موفقیت‌های شخصی باشد، جانش را کف دستش بگیرد و برای حفظ ارزش‌ها و دفاع از حریم اهل بیت به سوریه برود و شهید شود.



پدر شهید می‌گوید: محمدامین در هر کاری از جمله درس خارج ممتاز بود

گرفته تا دیگر فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی... بسیار فعال بود. به اصطلاح یک جوان امروزی با تحصیلات و آگاهی‌های بسیار بالا و قابل قبولی بود.

مسئلاً این جوان نخبه آینده بسیار درخشانی داشت، چطور شد که تصمیم گرفت مدافع حرم شود؟

محمدامین کلاً گرایش به کارهای انقلابی و جهادی داشت. قبل از آنکه به مدافع حرم شدنش بپردازم، خوب است نحوه طلبه شدنش را عرض کنم. یک روز ایشان آمد و گفت که تصمیم گرفته است به حوزه علمیه برود. من گفتم تو بهتر است به دانشگاه بروی. در حوزه بالاخره بچه‌های انقلابی کم نیستند، اگر به دانشگاه بروی مفیدتری. گفت نه تصمیم دارم حتماً به حوزه بروم و خیلی اصرار کرد. وقتی اصرارش را دیدم، همین طوری گفتم پس به شرطی اجازه می‌دهم که حتماً در قم تحصیلات حوزی را دنبال کنی. گفت: باشه قبول. رفت و در آزمونیه که در قم برگزار شده بود بین ۱۱ هزار نفر، رتبه اول راه به دست آورد. و در دانشگاه و حوزه مشغول درس خواندن شد و در هر دوی این‌ها همیشه رتبه برتر بود. شهید درس خارج را در مؤسسه حضرت امام پیش مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی می‌خواند. ورود به این مؤسسه کار راحتی نیست. ایشان وقتی به مؤسسه رفت آنجا هم ممتاز بود. این‌ها را عرض کردم که بگوییم محمدامین اگر می‌خواست کاری را انجام بدهد به نحو احسن انجام می‌داد. اولین بار هم به همراه بچه‌های حزب‌الله لبنان به سوریه اعزام شد.

چطور با بچه‌های حزب‌الله ارتباط گرفته بود؟

محمدامین به زبان انگلیسی و عربی صحبت می‌کرد. در فضای مجازی بسیار فعال بود و با افرادی در خارج از کشور ارتباط می‌گرفت و بحث می‌کرد. ایشان از جبهه مقاومت و شرایط آن به دلیل حضورش در فضای مجازی و مباحثی که داشت اشتازات را می‌بود. با اصطلاح یک قدم جلو تر بود. گویا پسرم پیش از آنکه به لبنان برود و از آنجا به سوریه اعزام شود، اینجا سعی کرده بود همراه بچه‌های فاطمیون اعزام شود که موفقیت نکرده بودند. بعد به بهانه تبلیغ به لبنان رفت و آنجا بچه‌های حزب‌الله از ارتباط گرفت و برای اولین بار به سوریه اعزام شد. حدود ۲۰ روزی یک ماه آنجا بود که بعد فهمیدند، ایرانی است و ایشان را برگر داندند. منتها محمدامین در مدت حضورش در سوریه با بچه‌های سپاه قدس آشنا شد. یکی از برادرهایم پاسدار است. بچه‌های نیرو قدس گفته بودند فلان



گفت‌وگویی «جوان» با پدر شهید مدافع حرم حجت‌الاسلام محمدامین کریمیان که پیکرش به تازگی به میهن بازگشت

مرغ بهشتی چند روزی میهمان زمین بود

■ **علیرضا محمدی**

کمتر از یک ماه پیش بود که خبر آمد پیکر تعدادی از شهدای مدافع حرم، تفحص و شناسایی شده است. در میان این جمع، نام شهید محمدامین کریمیان هم وجود داشت. چند سال پیش که هنوز از پیکر محمدامین خبری نبود، گفت‌وگویی با پدر و مادر شهید انجام داده بودیم. آن زمان آن‌ها در انتظار آمدن خبری از فرزندان با بازگشت تکه‌ای از پیکرش بودند. امروز که مجدداً با پدر شهید هم‌کلام شدیم، می‌گفت هر چند او و مادر شهید از ابتدا ارضی به رضای خدا بوده و هستند، اما آمدن پیکر فرزندان برای او دوش آنها برداشته که تحملش سخت بود.

فارس می‌افتد، مفقود می‌شوند. حالا سال‌هاست که پیکر برادرم مفقود است و ما صرافاً یک تشییع جنازه نمادین برای او برگزار کردیم و لباسش را در مزاری خالی دفن کردیم. پس شهید کریمیان در یک خانواده رزمنده بزرگ شده بود که خودش هم بعدها به جمع مدافعان حرم پیوسته؟

یک نکته‌ای را برای شما عرض کنم. همسر من (مادر شهید) دختر عمام است. ایشان پیش از آنکه با من ازدواج کنند با پسر خاله‌شان ازدواج کرده بودند. در واقع دختر عمه من با پسر یکی عمام ازدواج کرده بود. سال ۶۳ پسر خاله در جبهه‌های دفاع مقدس به شهادت رسید و من سال ۶۷ با همسر شهید که دختر عمام بود ازدواج کردم. واسطه از ازدواج‌مان هم برادر شهیدم علی بود. سال‌های دفاع مقدس چون مرتب به جبهه می‌رفتم و وضعیت مشخص نبود، اصلاً به فکر ازدواج نبودم. اما وقتی قرار شد به عنوان کادر کاروان حجاج به سفر حج مشرف شوم، گفتند یکی از شرایط کادر همراه حجاج، تأهل است. لذا تصمیم گرفتم از دواج کنم. پس دلیل ازدواج‌هم رفتن به یک سفر معمولی بود. وقتی تصمیم به ازدواج گرفتم، یکی از آشناها آمد و گفت: برادرت علی قبل از شهادتش به من گفته بود که خیلی دوست دارم ولی الله با دختر عمه‌مان که همسر شهید از دواج کند. همین موضوع باعث شد به خواستگاری دختر عمه برویم و باهم ازدواج کنیم. بنابر این محمدامین هم مادرش همسر شهید بود، هم پدرش برادر شهید و هم بهانه ازدواج ما سفر معمولی حج بود و هم یک شهید واسطه از دواج ما شده بود. ما حاصل این همه اتفاق میمون و مبارک می‌شود کسی مثل محمدامین که شهید مدافع حرم است.

محمدامین چطور پسرری برای شما بود؟ چه خصوصیات اخلاقی داشت؟

ما چهار فرزند داریم. محمدامین فرزند سوم ما بود. من و همسرم روی تربیت دینی بچه‌ها خیلی حساس هستیم.



گویا خود شما از رزمندگان دفاع مقدس هستید. در چند سالگی به جبهه رفتید؟

من متولد سال ۱۳۴۱ در بهمنیاز از توابع بابلسر هستم. سال ۱۳۶۰ در حالی که ۱۹ سال داشتم به جبهه رفتم. مادر خانواده شش برادر بودیم که هر شش نفر به جبهه رفتیم. ما حاصل این حضور یک شهید و چهار جانباز است. برادر بزرگ‌ترم علی سال ۶۵ شهید شد و غیر از من که توفیق جانبازی نداشتم، چهار برادر دیگرم به مقام جانبازی نائل شدند. در هشت سال دفاع مقدس چون مرتب من و برادرها به جبهه می‌رفتم، اصلاً پیش نمی‌آمد که همگی در خانه جمع شویم. فقط زمانی که علی شهید شد، پنج برادر باقی مانده برای شرکت در مراسمش به خانه آمدیم و چند روزی همگی در کنار هم بودیم.

به برادر شهیدتان علی بپردازیم. ایشان چه سالی به شهادت رسیدند؟

علی از من بزرگ‌تر بود. یک رزمنده به تمام معنا که بارها به صورت بسیجی در جبهه‌ها حاضر شده بود. روحیات و خلیقات خاص خودش را داشت. بسیار به حضرت امام و نظام اسلامی معتقد بود. ایشان در شرکت نفت کار می‌کرد. یک مدتی هم مسئول سکوی نفتی در جزیره لوان شده بود. حتماً می‌دانید که زمان جنگ به خاطر بمباران دشمن، خارک و لوان دو مبدأ اصلی صادرات نفت ما بودند. زمستان سال ۶۵ دشمن اعلام می‌کند که قصد دارد سکوی نفتی کشورمان در حوالی لوان را بمباران کند. آنها هشدار دادند که کارکنان آنجا را تخلیه کنند. اما برادرم که مسئول سکو و رئیس انجمن اسلامی آنجا بود اجازه نمی‌دهد کسی سسکو را ترک کند. می‌گوید کشور ما در شرایط جنگ به صادرات نفت نیاز دارد و ما نباید اینجا را تخلیه کنیم. خودش هم می‌ماند و روز بمباران سکو، ایشان به همراه همکارش شهید صدیقی هر دو در اتاق کنترل به شهادت می‌رسند و چون پیکرشان به درون خلیج

جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۶۹

۵	۸	۶	۷	
	۶	۸	۲	
				۴
		۴	۷	
				۵
۱	۲			
		۲	۱	
		۶	۷	
				۳
		۶		

جدول سودوگو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌رسته فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۵۶۸

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ن	ا	ل	د	و	ز	ی	ک	ر	ا	ن	ا	ن	ا
۲	ز	ی	ک	ر	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن
۳	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن
۴	ی	ک	ر	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا
۵	س	ر	م	س	ا	م	س	ا	م	س	ا	م	س	ا
۶	د	و	ز	ی	ک	ر	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن
۷	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق	و
۸	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق	و
۹	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق	و
۱۰	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق	و
۱۱	ت	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق
۱۲	ت	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق
۱۳	ت	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق
۱۴	ت	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق
۱۵	ت	ا	ف	ا	ق	و	ن	ی	ا	د	ر	ف	ا	ق

از بالا به پایین

■ ۱- کنایه از کسی که بازیچه دیگران است و از خودش اختیاری ندارد ■ ۲- طفلی که تازه به دنیا آمده - مردنی - شهری نزدیک قزوین ■ ۳- سامانه‌ای در جمعه دنده خودروها - برادر مسلم و تور - نوگرا ■ ۴- برای، به سبب - خواهر حضرت یوسف - بز کوهی - هست آذری ■ ۵- خانه‌های ریز عکس - فرکانس - رطوبت ■ ۶- آتش روستایی - نرم کننده - وعده داده شده ■ ۷- شهر توت - خاندان گیلانی که بیش از ۲۰۰ سال در جنوب ایران و عراق فرمانروایی کرده - نوعی درخت با برگ‌های پنجه‌ای شکل ■ ۸- سقف قرا - بندگاه میان ساعد و بازو - منطقه توربستی در اردبیل ■ ۹- پوشاننده عیب - قرین نزدیک - اراده ■ ۱۰- برتری‌ها و امتیازات - شکل و طریقه - یک و یک ■ ۱۱- دریا - سرزنش کردن - رسم و رسوم ■ ۱۲- امیدش را در افریقای جنوبی بجوید - هرگز عرب - راه راست و درست - کوه سیرمغ ■ ۱۳- نان کرده - فرشته - دانشکده ■ ۱۴- مفصل بین ران و ساقی پا - قوم تاریخی مرکزیک - اثر ماکسیم گورکی ■ ۱۵- شاگردان این‌سینا که شیخ کتاب المباحثات خود را در پاسخ به پرسش‌های وی نوشته است